

صدایی برای تبسم شیطان!

آوازهایی در باران-۱۵: ناصر طهماسب به جای جک نیکلسون

چاپ شده در : ماهنامه سینمایی فیلم ویژه نامه روز ملی سینما

زمان انتشار : ۲۱ شهریور ماه ۱۳۸۵

حتی تحلیل گرانی که می دانند نباید تفسیر و برداشت واحد خودشان را به رمان ها و فیلم های چند وجهی و عمداً مبهمی مثل کسی از فراز آشیانه فاخته پرید (میلوش فورمن، ۱۹۷۵، بر اساس رمان کن کیسی، در ایران: دیوانه از قفس پرید) تحمیل کنند، باز هم این وسوسه را دارند که بگویند به نظر آنها، بالاخره مک مورفی (جک نیکلسون)، واقعاً کمی دیوانه بود یا فقط برای فرار از زندان، خودش را به دیوانگی زد؟! اما به گمانم بخش بسیار مهمی از کار فورمن، کیسی، نیکلسون و در ایران، استاد طهماسب در روند خلق این شخصیت، همین بوده که برخلاف اغلب بیننده های فیلم، هیچ تصمیم و قضاوتی در این باره ندارند. یعنی هیچ کدام نمی دانند که خودشان بالاخره مک مورفی را «دیوانه» می پندارند یا «دیوانه نما»؟! کلید اصلی کار صدای طهماسب بر روی صورت نیکلسون، همین است. این که فقط به جای خود آن آدم حرف بزنی، با همه تناقض ها و خل بازی ها و عصیانگری هایش، بی آن که ریشه هر کدام را خیلی روانکاروانه و دودوتا چهارتایی جستجو کنی، و بی آن که تکلیف میزان سلامت عقلش را برای خودت معلوم کرده باشی.

به شکلی افراطی معتقدم که همین مرز مخدوش میان جنون و سلامت عقل، در همه نیکلسون های مشهوری که طهماسب گفته، محور توجه آگاهانه یا حسی و ناخودآگاه او بوده است. جیک فیلم محله چینی ها (رومن پولانسکی، ۱۹۷۴)، جک تارنس فیلم تالو/ درخشش (استنلی کوبریک، ۱۹۸۰) و این اواخر، پلیس متوهم فیلم قول (شون پن، ۲۰۰۱)، با صدای او بیشتر این خصلت دوگانه و معلق میان عادی و غیرعادی بودن را یافته اند. سکansı که پلیس این فیلم آخری سال ها بعد از بازنشستگی پیش روانکاو می رود که تحلیلش را از نقاشی یکی از بچه های کشته شده برای او بگوید و خانم روانکاو جهت بازی را عوض می کند و به سمت خود او بر می گرداند، شیوه بیان طهماسب اوج همین سؤال را در مخاطب پدید می آورد: بالاخره او دچار توهم است یا حق دارد که هنوز آن پرونده را دنبال کند؟ لرزش صدای طهماسب با پریدن پلک و تیک های عصبی نیکلسون همراه می شود و حس می کنیم زن دارد مشکلات ذهنی و روان پریشی مرد میانسال را به رخ می کشد. او نمی خواهد این اتهام مشکلات روانی را بپذیرد، ولی صدای مرتعش طهماسب طوری به هم ریختگی اش را از طریق نوعی دست و پا زدن کلامی منتقل می کند که بیشتر از پذیرش روراست آن اتهامات،

باورش می کنیم. قول از آن مواردی است که در این سال ها و بعد از این همه مدت، باز ثابت می کند که پریشانهالی نقش های نیکلسون واقعاً نمی توانست ترجمان فارسی بهتری از صدای طهماسب پیدا کند. این پلیس پا به سن گذاشته که حتی پمپ بنزین می خرد تا با تعقیب رانندگان استیشن های مشکی، قاتل قدیمی را پیدا کند، با آن ضجه های اواخر فیلم که از حنجره لرزان طهماسب می شنویم، بالاخره به سرش زده یا این بقیه اند که فقط می خواهند از شر پرونده خلاص شوند و پیگیری او را دیوانگی می نامند؟!

در دوبله فیلم ها و نقش های بزرگ که قابلیت کلاسیک شدن دارند، یکی از نکات حائز اهمیت که معمولاً در پرکاری دوبله های هرچند ممتاز ما گم می شود، توجه به همین وجوه و ارزش های سینمایی است. به عبارت دیگر، دوبله باید بداند دارد در چه فیلم و موقعیت ویژه ای حرف می زند و ثبت صدایش بر روی نسخه فارسی بخش مهمی از تاریخ سینمای متعالی، چه موهبتی است. این خودش نیمی از انرژی جاری در کار او را تأمین خواهد کرد. با بسیاری از دوبله های برجسته که صحبت می کنید یا مصاحبه هاشان را که می خوانید، می بینید که برخی از مهم ترین نقش ها و فیلم هایی را که گفته اند، به یاد نمی آورند. با خودتان می گویند خدای من، چه طور ممکن است فیلمی از وایلد، وایلر، زینه مان یا ولز برای دوبله ما همپا و همتای انبوه کارهای سینمایی و تلویزیونی معمولی یا خوب دیگر باشد و مثل آنها از یادش برود؟! این در حالی است که در مورد ناصر طهماسب چنین اتفاقی دست کم تا امروز به ندرت رخ داده و می دهد. نه تنها در حافظه و یادآوری، بلکه حتی در خود صدا و بیانی که روی این فیلم ها هست، کاملاً می توانید لمس کنید که صاحب صدا چه طور و تا چه حد، قدر فیلم های بزرگ و نقش های ماندگار را می داند. او در حد آدمی صاحب تحلیل و با نگاه فردی یک سینماشناس تاریخ دان، حساسیت و بهای نقش اصلی فیلمی چون محله چینی ها را به عنوان مدخل نئو- نوآر در سینمای سه دهه اخیر می شناسد و در سکانس بسیار معروف و بارها تقلیدشده شکستن در حمام توسط جک تارنس با تبر در تالو، آشکارا انرژی مضاعفی می گذارد که فریادهایش و لذت سادیستی نهفته در آن را درست هم ارز اهمیت این سکانس در تاریخ سینمای وحشت جلوه می دهد. آن لبخند مشهور و تقریباً همیشگی نیکلسون که مثل نقشش در بتمن (تیم برتون، ۱۹۸۹) شبیه «ژوکر» است و

تجسمی عینی از شیطان کوچک و ظاهراً آرامی در دنیای معاصر ارائه می دهد، با زنگ و ارتعاش صدای شکننده طهماسب، چه در این سکانس «تبر» فیلم کوبریک و چه در برخی لحظه های تهدیدآمیز فیلم های دیگر، به این می ماند که دارد آتش پرروغنی برای طرف می پزد و دسیسه و دروغش را پشت آن لبخند پنهان می کند. تا حدی که دیگر نمی شود گفت او لبخندی با لحن زیرلایی تهدیدآمیز طهماسب به لب آورده یا طهماسب صدایش را با آن تبسم شیطانی، همخوان کرده است!